

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی
سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۸
ص ۱۰-۱

علم بیان

دکتر محمد فشارکی *

چکیده:

علوم بلاغی که در آغاز با تأمل و تدبیر در قرآن و حدیث و اشعار عربی پدید آمد، شامل سه علم عمده معانی، بیان و بدیع می شود. معانی و بیان زیر ساخت بلاغت است، در حالی که بدیع به جهات روئینایی آن توجه می کند. از سوی دیگر، محدوده علم بیان و بدیع ادبیات و شعر و محدوده علم معانی زبان است. در حوزه علم بیان، بحث مجاز مطرح می شود که به واسطه آن طرق مختلف و شیوه های گوناگون ایراد معنی واحد، همراه با اختلاف در وضوح دلالت تحقق می یابد و معنای آن استعمال کلمه در غیرمعنای حقیقی است. لازمه صورتهای گوناگون مجاز، برخورداری از عنصر خیال است و بدین ترتیب سخن غیرمخیل از حوزه علم بیان خارج می شود. در مورد ارتباط علوم سه گانه بلاغی باید گفت: علم معانی بر بیان تقدم دارد، زیرا بیان بعد از رعایت مطابقت با مقتضای حال (معانی) حاصل می شود، اما بیان بر بدیع مقدم است، زیرا بدیع از توابع بلاغت است و پس از مطابقت و دلالت (معانی و بیان) به آن نیاز پیدا می شود.

* - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان mohammad.fesharaki@yahoo.com

واژه‌های کلیدی:

بلاغت، معانی، بیان، بدیع، دلالت، خیال

بیان

بیان از نظر لغت به معنی گفتار، شرح، تفسیر و توضیح آمده است (لسان العرب، ذیل بیان). علم بیان علمی است که به واسطه آن، یک معنی حاصل در ذهن را می‌توان به روشهای گوناگون و ترکیبات مختلف بیان کرد که از نظر دلالت بر آن معنی ذهنی از حیث وضوح و خفا، بعضی آشکارتر و بعضی پوشیده تر باشد. در حقیقت علم مزبور، علم به اصول و قواعد کلیه ای است که مراعات آن منتج به این نتیجه می‌شود که هر معنی ذهنی به چند طریق قابل ایراد است (ابوطالب فندرسکی، ۱۳۸۱: ۲۷) «یا آنکه نفس ملکه ای است، یعنی کیفیتی که ذهن را از تکرار ادراکات مسائل حاصل شود و به سبب آن بر ادراکات جزئی قدرت به هم رسد» (همان).

منظور از علم بیان، ملکه ای است که از طول ممارست قواعد فن بیان حاصل می‌گردد که به واسطه آن ادراکات جزئی که منشأ قواعد کلی است، درک می‌شود (تفتازانی، بی تا: ۲۵۷). استادان دیگر بلاغت نیز بیان را ایراد معنای واحد به طرق مختلفی می‌دانند که از نظر دلالت بر آن معنی، بعضی آشکار و بعضی آشکارتر و بعضی پوشیده‌تر باشد (سکاکی ۱۳۸۴: ۱۴۰، تفتازانی، بی تا: ۱۲۸). منظور از روشهای گوناگون، کنایه، مجاز، تشبیه و استعاره است؛ مثلاً در وصف سخاوت کسی به طریق کنایه گفته می‌شود: مهزول الفصیل یا دارای گله لاغری، جبان الکلب (دارای سگی ترسو)، کثیرالرماد (دارای خاکستر زیاد) (کنایه) و یا به طریق استعاره مخصوصه چنین تعبیر شود: دریایی را دیدم، یا به گونه استعاره مکنیه گفته شود: زید همه را در نعمت خود غرق کرد که هر یک از نظر دلالت بر معنای مقصود، با دیگری در وضوح و خفا فرق دارد و به طریق تشبیه گاه گفته شود: زید در سخاوت چون دریاست و یا: زید چون دریاست و یا: زید دریاست؛ که دلالت هریک از سه گونه مزبور نسبت به معنای

مقصود (سخاوت زید) از نظر آشکارایی و پوشیدگی گوناگون است (خطیب قزوینی، بی تا: ۲۵۸). توضیح اینکه راههای مختلف و شیوه‌های گوناگون ایراد معنی واحد هم از نظر کلی است؛ یعنی به وسیله تشبیه یا استعاره و یا مجاز و کنایه، معنای واحدی به طرق مختلف است و هم از نظر جزئی؛ یعنی هریک از کنایه و مجاز و استعاره و تشبیه، خود جداگانه می‌تواند گونه‌هایی با دلالت‌های مختلف نسبت به معنای مقصود ارائه دهد؛ مثلاً در زبان فارسی: در خانه فلانی همیشه باز است، یا فلانی در خانه بازی دارد، و یا فلانی همیشه مهمان دارد و در ادب « کیسه به برگ گندنا بستن » (در معنای سخاوت) و یا (فلان کس دستش تو جیش نمی‌رود) و یا (نم پس نمی‌دهد) در معنای حساست، از نظر دلالت به معنی مقصود مختلف است؛ بعضی زودتر معنا را منتقل می‌کند و بعضی دیرتر. و به همین دلیل انواع مختلف پدید آمده است؛ مثلاً کنایه بعید یا قریب و نیز رمز و ایما و همچنین است صور خیال دیگر: استعاره و تشبیه.

دلالت

در مورد دلالت گفته شده که دلالت مورد نظر دلالت مطابقی نیست، بلکه دلالت تضمینی و التزامی است (سکاکی، ۱۳۴۸: ۱۴۰). قید «مختلف در وضوح دلالت» از این روست که کلمات مترادف از دایره بحث خارج شود، چرا که تفاوت در وضوح در الفاظ مترادف تحقق نمی‌یابد، زیرا دلالتشان وضعی مطابقی است. دلالت وضعی مطابقی دلالت لفظ بر تمام موضوع له است و در چنین دلالتی اگر مخاطب از وضع کلمه آگاهی داشته باشد، اختلاف دلالت که محور اصلی بیان است، به دست نمی‌آید؛ مثلاً اگر کسی عالم به وضع «غضنفر» برای شیر باشد و بگویند: او چون شیر است، و سپس مرادف آن را بگویند: مثلاً گفته شود: او چون اسد است، مراتب مختلف دلالت وجود ندارد و اگر آگاه به وضع لغت مورد نظر نباشد، آنگاه نیز اختلاف دلالتی حس نمی‌کند (تفتازانی، بی تا: ۱۳۰). از این روی، در علم بیان، دلالت عقلی معتبر شناخته شده است که شامل دلالت تضمن و التزام است. برای روشن شدن دلالت و اقسام آن از

نظر بیان توضیح این مطلب لازم است: دلالت تضمینی دلالت بر جزء معنی است؛ مثل دلالت حیوان بر جسم و یا دلالت انسان بر جسم که دلالت حیوان بر جسم آشکارتر از دلالت انسان بر جسم است و دلالت دیوار بر خاک، آشکارتر از دلالت خانه بر خاک است (تفتازانی، بی تا، ج ۳: ۱۳۱). به زبانی دیگر، ممکن است معنایی جزئی از چیزی باشد و جزئی از چیزی دیگر. پس دلالت چیزی که این معنی جزئی از آن است بر آن معنی واضح تر است از دلالت چیزی دیگر که آن معنی جزئی از جزء اوست؛ مثلاً دلالت حیوان بر جسم (حیوان جزئی از جسم است) واضح تر از دلالت انسان بر جسم است (که انسان جزئی از حیوان است و حیوان جزئی از جسم). بنابراین، اختلاف وضوح دلالت پیدا می شود. همچنین است در دلالت التزامی؛ یعنی در دلالت التزامی، لزوم ذهنی به گونه ای است که از حصول معنی موضوع له در ذهن، حصول آن لازم فوری حاصل شود یا بعد از تأمل در قرائن و امارات. ضمناً باید توجه داشت که مراد از لزوم، عدم انفکاک لازم از ملزوم، عقلاً نیست که اگر چنین بود، بسیاری از مجازها از دایره بحث خارج می شدند (تفتازانی، بی تا: ۲۵۰)؛ مثلاً دلالت آب کر بر پاکی آن (عرف شرعی) و دلالت تسلسل بر بطلان (عرف خاص) و دلالت شیر بر شجاعت (عرف عام) یا دلالت گل و ماه بر زیبایی (عرف عام) یا مثلاً وقتی گفته می شود: فلانی خاکشیر مزاج است (عرف خاص، گیاه شناسی) همه و همه از دلالات عقلی است و جایگاه مهمی در ادب دارد، در حالی که لزوم ذهنی موجود در آنها همه لزوم عقلی نیست، بلکه عرفی است. در حوزه ادبیات و شعر، بیشتر تداعی معانی های عرفی و شایع ازین سرچشمه (دلالت عقلی) نشأت می گیرد. تشبیهات و استعارات و کنایات و مجازات، از این آبخشور، آب می خورند. وقتی از تیر نگاه معشوق سخن به میان می آید، به دلالت التزامی تندی و تیزی نگاه معشوق در نظر می آید؛ وقتی چشم یار به نرگس مانند شود، خماری و بیماری آن - که نشانه زیبایی است - به دلالت التزامی تداعی می شود؛ در تشبیه قد به سر و روی به گل، راستی قامت و زیبایی صورت به دلالت التزامی در ذهن می آید و همین کیفیت است که قابلیت اختلاف در دلالت دارد،

چرا که بعضی از لوازم ذهنی زودتر و بعضی دیرتر به ذهن منتقل می‌گردد؛ مثال:
 با صدق زدوری مکن اندیشه که در کیش تیری که بود راست در آغوش کمان است
 (صائب)

از لوازم عرفی تیر، راستی است و از لوازم راستی تیر، به هدف اصابت کردن است. ایهام راستی تیر به راستی گفتار و اینکه صداقت، راه رسیدن به هدف را کوتاهتر می‌کند و... از دیگر لوازم عقلی و ذهنی شعر است که روی هم رفته زیبایی خیالی شعر را عرضه می‌کند. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت، این است که عنصر خیال یا ایماژ، مهمترین نقش را در ادبیات بازی می‌کند.

بعضی از محققان از دید ویژه شاعر در لحظه بیداری در برابر نوعی ارتباط میان طبیعت و انسان، سخن می‌گویند و ایجاد پیوند انسان و طبیعت را پرداخته تخیل شاعر می‌انگارند و معتقدند در همه زبانها و همه ادوار، خیال و کیفیت تصرف ذهنی شاعر در بیان واقعیات مادی و معنوی، زمینه اصلی شعر را فراهم می‌آورد (شفیعی کدکنی، ۱۳۴۹: ۱۸-۱۹).

جایگاه بیان در بلاغت

علوم بلاغت ابتدا در راستای اعجاز قرآن و احادیث و اشعار عربی پدید آمد. بلاغت شامل سه علم عمده معانی، بیان و بدیع است. معانی و بیان در واقع شالوده (زیر ساخت) بلاغت را تشکیل می‌دهد و بدیع به جهات روبنایی آن توجه می‌کند. اگر بلاغت را ساختمانی در نظر آوریم، چهار دیوار و سقف و... آن همان معانی و بیان است و رنگ آمیزی و ظرایف روبنایی آن همان بدیع است. پوشیده نماند که خود دیوارها و سقف و مصالح زیر بنایی، خود از مصالح ساختمانی خردتری پدید آمده که در این بنای تخیلی همان علم لغات و اشتقاق و صرف و نحو است. در بنای یک اثر بلاغی، شکی نیست که واژگان و مسائل مربوط به اشتقاق و صرف و نحو، اصول اولیه را تشکیل می‌دهد که بدون آن، اثر بلاغی اصلاً تحقق نمی‌یابد. سپس آن اثر بلاغی

ویژگیهای خاص خود را می یابد که همان رعایت موازین بلاغی است. اینجاست که مسائل روبنایی در مسائل زیربنایی تأثیر می گذارد؛ یعنی لغات و حتی دستورزبان گاه تحت تأثیر مسائل روبنایی (بلاغت) تغییراتی متناسب با مقتضیات حال و مقام می یابد. پوشیده نماند که شرط بلاغت، فصاحت است که باید بدان توجه شود (تفتازانی، بی تا: ۲۵۶). نکته گفتمی اینجاست که از قدیم الایام (قرن سوم به بعد) هماره معانی با بیان همراه بوده و چون دو همزاد معرفی شده اند.

نکته گفتمی دیگر اینکه محدوده بیان و بدیع خاص ادبیات نیست و بیشتر در زبان تحقیق می پذیرد. این علم به نظر نگارنده باید از حوزه علوم بلاغت خارج گردد و در حوزه معناشناسی وارد گردد. نکته دیگر اینکه متأسفانه بحث مستقل و علمی از علوم بلاغت بعد از اسلام در زبان عرب مطرح شده است. هرچند از نظریات ارسطو استفاده گردیده، اما همه مثالها از اشعار عربی است و این امری طبیعی است، چرا که برای قرآن و ادب عرب تألیف شده است، اما آنچه غیرطبیعی است، اینکه در زبان فارسی هم تماماً علوم بلاغت مقتبس از عربی با ذکر همان شواهد و امثال عربی است و گاه برای خالی نبودن عریضه از مثالهای فارسی هم استفاده شده است.

بعض مؤلفان بلاغت (استادان فن)

از میان نویسندگان بلاغت، شیخ عبدالقاهر جرجانی با وجود اینکه مباحث بلاغت را دقیقاً تفکیک نکرده، اما دیدگاههای بسیار جالبی در این راستا ارائه داده است و از نوآوریهای برخوردار است. وی که در قرن پنجم هجری قمری می زیسته، در نقد شعر و ادب و ظرایف بلاغی گاه نظریاتی ارائه کرده که هنوز تازگی خود را از دست نداده است. عبدالقاهر با دو کتاب خود: **اسرارالبلاغه و دلائل الاعجاز** بنیانگذار دو علم از علوم بلاغت (معانی و بیان) شناخته شده و سکاکی و دیگر دانشمندان از او بهره‌هایی گرفته‌اند. پس از سکاکی، ابن اثیر (ف: ۶۳۷) و کتابش **المثل السائر**، را می توان نام برد. از نظر زمانی، مرغینانی قرن پنجم صاحب **محاسن الکلام** حائز اهمیت است.

خطیب قزوینی (۷۳۹ق) **والایضاح** او نیز اهمیت بسزایی دارد. تفتانی (سده هشتم ق) از بهترین شارحان سکاکی و خطیب بوده است. مطالب بالا اشاراتی مختصر به گذشته بیان بود که کلاً مباحثشان به عربی و درباره زبان عربی بوده است. از آن زمان تاکنون در بلاغت بحث مستقلی نشده و همه از روی آن الگوها، بخصوص مطول رونویسی کرده اند. در زبان فارسی متأسفانه تألیفی مستقل در بلاغت پدیده نیامده است. تنها می توانیم از محمد عمر رادویانی نام ببریم که **ترجمان البلاغه** را به زبان فارسی و صرفاً برای بلاغت فارسی نگاشت. بعضی مباحث بیان همچون استعاره، تشبیه، تعریض و کنایه در آن کتاب مطرح شده است (محمد فشارکی، بی تا: ج ۷).

حوزه علم بیان

حوزه علم بیان ادبیات و شعر است، نه زبان؛ هرچند ممکن است در زبان عامیانه و محاوره و روزمره ظرایف بیانی دیده شود که در آن صورت باید گفت شعر و ادبیات وارد حوزه ربان شده است، مثلاً وقتی انار فروش می گوید: «گل به سر دارم انار» و یا هندوانه فروش می گوید: «بیا غسل ببر» و یا از این قبیل؛ همه از مسائل بیانی و بلاغی استفاده می کنند، بدون اینکه خود متوجه باشند.

وقتی مادر به بچه خود می گوید: فرشته کوچکم، یا موقعی که از او ناراحت است، می گوید: مرا کشتی، و یا دستت را در گوشت نکن، و یا: صدبار به تو گفتم... و یا: فلانی در خانه بازی دارد، و به زبان دیگر همه امثال و کنایات زبان فارسی که در زبان به کار می رود، زبان گفتاری را به مرز ادبیات سوق می دهد. همه جلوه های بلاغت و صور خیال است که نه تنها در ادبیات، بلکه در حوزه زبان گفتاری بروز کرده است. حوزه زبان تا آنجاست که تصرفی در واقعیت نکند، اما اگر خواست از تخیل -که به نوعی دروغ عاطفی و خیالی است- استفاده کند، دیگر زبان نیست، شعر و ادب است؛ خواه موزون و مقفاً باشد، خواه نه. حاصل، عنصر خیال است که ترکیبات زبانی ما را به

کیفیت شعری نزدیک می‌سازد. دلالت‌های مختلف عقلیه (تضمن و التزام) هر یک تداعیهای شاعرانه‌ای پدید می‌آورد که خود بحثی مفصل است و در مدخل‌های: شعر، تخیل و... باید مورد بحث قرار گیرد. در این راستاست که بحث حقیقت و مجاز مطرح می‌شود. استعمال لفظ در معنای موضوع له اصلی حقیقت است و استعمال آن در غیر موضوع له اصلی مجاز (تفتازانی، بی‌تا، ج ۳: ۱۵۲) و بحث اصلی و مجوز اصلی مباحث بیان همان مجاز است، چرا که به واسطه مجاز، طرق مختلف و شیوه‌های گوناگون ایراد معنی واحد، همراه با اختلاف در وضوح دلالت، تحقق می‌یابد، نه در حوزه حقیقت. مجاز یعنی استعمال در غیر معنای حقیقی، مستلزم وجود علاقه‌ای است میان معنای حقیقی و مجازی. اگر آن علاقه مشابهت بود، بحث استعاره پیش می‌آید و الا مجاز مرسل نام می‌گیرد (سکاکی، ۱۳۴۸: ۱۵۴).

تخیل

تخیل عنصر اصلی شعر است و صور مجاز همگی از خیال برخوردار است. سخن غیرمخیل از حوزه بیان خارج است، بنابراین، می‌توان خیال را رکن اساسی صور مجاز -که بحث اصلی بیان است- نامید. محققان از انواع ارتباطات و شیوه برقراری آنها و نقشی که هر کدام دارند و از پیوندی که در مورد استعمال آنها با اصل آنها وجود دارد، سخن گفته‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۴۹: ۴۳). البته، علمای بلاغت و بیان، انواع این ارتباط و علایق مجازی را دسته‌بندی کرده و موشکافانه از آنها بحث کرده‌اند. بعضی این نوع مجاز را نوعی مجاز خالی از مبالغه و تشبیه نامیده‌اند که لفظ به معاونت قرینه از مفهوم اصلی خارج گردد، مثل استعمال دست در معنی قدرت و... (سکاکی، ۱۳۴۸: ۱۵۵). تعداد علاقه‌های مجاز خالی از تشبیه مرسل) محدود به آنچه بلغا گفته‌اند نیست، چرا که زمینه‌های مختلف عاطفی و اجتماعی، علایق گوناگونی اقتضا می‌کند؛ چنانکه بعضی محققان در مورد ابن رومی (شاعر فقیر) گفته‌اند که توصیف این معزز (خلیفه زاده شاعر) را درباره هلال شنید که آن را به زورقی از نقره مانند کرده و سخن

از ظروف طلا و غیره پیش آمده بود، گفت: ابن معتر از کالای سرای خود سخن می‌گوید، چرا که خلیفه زاده است. این علایق -چه تشبیهی و چه غیر تشبیهی- محدود و محدود نیست؛ هر چند اهم علایق غیر تشبیهی را محدود کرده، حدود بیست و چهار دانسته است، اما بهتر است علایق را محدود و محدود نکنیم و حوزه ذهن و تخیل شاعر را بازتر و نامحدودتر بگیریم.

مجاز عقلی، اسناد چیزی به چیزی که در واقع از او نیست، مجاز حکمی، اسناد مجازی و مجاز اسنادی خوانده شده است (تفتازانی، بی تا: ۲۳).

سکاک این مجاز را از علم بیان شمرده و خطیب در حوزه معانی آورده است. همه مباحث مذکور هر چند در حوزه علم بیان است، اما هر یک مدخلی جدا می‌طلبند.

تقدیم بیان بر بدیع: احتراز از تعقید معنوی به واسطه بیان حاصل می‌شود که خود شرط فصاحت است و فصاحت شرط بلاغت، پس در نفس بلاغت به بیان احتیاج هست و حال آنکه بدیع از توابع بلاغت است و پس از مطابقت و دلالت (معانی و بیان) بدان نیاز پیدا می‌شود و علت تقدیم معانی بر بیان، آن است که مفاد علم معانی از مفاد علم بیان به منزله مفرد از مرکب است یا خاص بعد از عام؛ یعنی ایراد معنی واحد...

بیان بعد از رعایت مطابقت با مقتضای حال (معانی) حاصل می‌شود. بعضی بدین نظر اشکال گرفته‌اند که الزاماً ایراد معنی واحد مستلزم مطابقت نیست.

خاستگاه بلاغت: این موضوعی است مستقل و مدخلی جداگانه می‌طلبند، اما ریشه‌یابی مباحث بیان (یکی از علوم بلاغت) به طور مختصر بی‌فایده نمی‌نماید: تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، خاستگاه بلاغت - و بعضی فروع آن، مانند تشبیه و محاکات - یونان باستان و کتاب فن شعر و یا هنر شاعری ارسطو نخستین منبع بلاغی موجود است. ارسطو (معلم اول، قرن چهارم پیش از میلاد) در این کتاب مباحثی را در زمینه بلاغت مطرح ساخته است که تأثیر آن را تا قرن‌ها بعد و در عالم اسلام می‌توان دید. (برای اطلاع از تألیفات پس از اسلام رک: باقر قربانی / دانشنامه جهان اسلام/ (۵)).

نتیجه‌گیری:

علوم بلاغی در هر سه شاخه خود؛ یعنی معانی و بیان و بدیع، همواره در زبان و ادبیات مورد استفاده بوده است؛ هر چند لازم است که حوزه کاربردی هریک از این علوم، به طور دقیق شناخته شود و هر کدام در جایگاه خاص خود به کار رود. البته، قبل از آن که هر نویسنده یا شاعری بتواند از این علوم در جهت بلاغت کلام خود بهره مند شود، آشنایی با علم لغت و اشتقاق و صرف و نحو از اصول اولیه است. همچنین باتوجه به اینکه محدوده علم معانی زبان است، به نظر می‌رسد که این علم باید از حوزه علم بلاغت خارج شود و در حوزه معنا شناسی وارد گردد.

منابع

- ۱- ابن منظور. (۱۳۶۳). *لسان العرب*، قم.
- ۲- ارسطو. (۱۳۷۷). *هنر شاعری*، ترجمه: فتح الله مجتبائی، تهران.
- ۳- تفتازانی، سعدالدین. (بی تا). *مختصر*، تهران.
- ۴- جرجانی، عبدالقاهر. (بی تا). *دلایل الاعجاز*، ترجمه سید محمد رادمنش، تهران.
- ۵- جرجانی، عبدالقاهر. (بی تا). *اسرار البلاغه*، ترجمه جلیل تجلیل، تهران.
- ۶- خطیب قزوینی، جلال الدین محمد. (بی تا). *الایضاح*، حاشیه شروح، مصر.
- ۷- سکاکی ابویعقوب یوسف. (۱۳۴۸). *مفتاح العلوم*، مصر.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۴۹). *صور خیال در شعر فارسی*، تهران: آگاه.
- ۹- فشارکی، محمد. «ترجمان البلاغه» *دائرة المعارف*، ج. ۷.
- ۱۰- فندرسکی، ابوطالب. (۱۳۸۱). *رسالة بیان بدیع*، تصحیح سیده مریم روضاتیان، اصفهان.
- ۱۱- قربانی، باقر، «بیان»، *دانشنامه جهان اسلام* (۵).
- ۱۲- مرغینانی، نصرین الحسن. (۱۳۶۴). *محاسن الکلام*، تحقیق محمد فشارکی، فرهنگسرای اصفهان.